

هجرت امام رضا (علیه السلام) به ایران

<"xml encoding="UTF-8?">



هجرت امام رضا (علیه السلام) به ایران

حضرت امام رضا - علیه السلام - پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سال 183 هجری در 35 سالگی، عهده دار مقام مامت شد. دوره امامت ایشان بیست سال بود که ده سال نخست آن با خلافت «هارون الرشید»، پنج سال با خلافت «محمد امین» و پنج سال آخر با خلافت «عبدالله المامون» معاصر بود.

با شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام)، سیاست ضد علوی عباسیان با شکست مواجه شد. مردم بیش از پیش به اهل بیت عصمت (علیهم السلام) گرایش پیدا کردند و این گرایش حتی در میان خانواده خلفا و درباریان نیز رسوخ کرد. چنانکه گویند: زبیده، همسر رشید و نوه منصور و بزرگترین زن عباسی، شیعه شد و چون هارون الرشید از آن آگاهی یافت، سوگند خورد که طلاقش دهد.

روایت شده است که وقتی جسد مطهر امام کاظم (علیه السلام) را به جمع پاسبانان حکومت آوردند و با سخنان زشت خبر مرگ آن بزرگوار را اعلام کردند، سلیمان، پسر منصور دوانیقی، فرزندان و غلامانش را فرمان داد جلوی این کار را بگیرند. او، خود، با پای برهنه در پی جنازه حرکت کرد و قضیه را کتبا به اطلاع هارون الرشید رساند. هارون در پاسخ گفت: ای عمو، صله رحم کردی، خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ به خدا سوگند، سندی بن شاهک این کار را به دستور ما انجام نداده است.

همه این کارها به خاطر هراس از شورش علویان سامان یافت. چه اینکه سلیمان بن ابی جعفر نیز از برگزیدگان دولت عباسی بود. مؤید این سخن اظهارات هارون در پاسخ به یحیی بن خالد برمکی است. یحیی نخست در باره امام کاظم (علیه السلام) سعایت کرد و مقدمات شهادت آن حضرت را فراهم آورد؛ آنگاه در باره امام رضا (علیه السلام) به هارون گفت: پس از موسی بن جعفر پسرش جای او نشسته، ادعای امامت می کند. هارون، از عواقب قتل موسی بن جعفر (علیه السلام) بیم داشت، به یحیی گفت: آنچه با پدرش کردیم کافی

نیست؟ می خواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویان را بکشم؟

امام رضا (علیه السلام) با استفاده از فرصت بدست آمده، آشکارا اظهار امامت کرده؛ در حالی که می دانیم امام صادق (علیه السلام)، پنج نفر را وصی خود خواند تا وصی برگزیده از گزند دشمنان در امان ماند. بدین ترتیب باید گفت که عباسیان طی 15 سال آغازین امامت امام رضا (علیه السلام) یا در هراس از علویان به سر می بردند و یا به منازعات داخلی بین دو برادر، امین و مامون، مشغول بودند. سرانجام، پنج روز پیش از پایان محرم سال 198 ق، امین از خلافت خلع و به قتل رسید. در این دوره حکومت‌های مستقلی چون «ادارسه» و «اغالبه» پای گرفتند و قیام ابوالسرایا روی داد. در این قیام بیش از بیست هزار نفر شرکت داشتند و شهرهای زیادی به تصرف قیام کنندگان در آمد. در سال 199 هجری، ابوالسرایا به دست نظامیان مامون کشته شد. نام برخی از والیان شهرهای تصرف شده چنین بود:

والی کوفه؛ اسماعیل بن علی بن اسماعیل بن امام جعفر صادق (علیه السلام) والی یمن؛ ابراهیم بن موسی بن جعفر (علیه السلام) والی اهواز؛ زید بن موسی بن جعفر (علیه السلام) (زیدالنار) والی بصره؛ عباس بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب والی مکه؛ حسن بن حسن افطس والی واسط؛ جعفر بن محمد بن زید بن علی واسط؛ حسین بن ابراهیم بن امام حسن (علیه السلام)

ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام)

تزلزل شخصیت مامون و قیامها و حکومت‌های مستقلی که در اندک مدتی جان گرفته بود، او را بر آن داشت تا به همان سیاست پیشین عباسیان، که با شعارهایی به نفع علویان حکومت عباسی را از آن خود ساختند، تمسک جوید و رژیم عباسی را با تدبیری زیرکانه از سقوط حتمی نجات بخشد.

بیشتر حکومت‌های به استقلال رسیده و عموم قیام کنندگان و رهبران آنها از خاندان پیامبر بودند. چنانکه در قیام ابوالسرایا دو تن از برادران امام رضا (علیه السلام) ولایت یمن و اهواز را به دست گرفته بودند. مامون، که پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) از امامت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آگاهی داشت، وی را ولیعهد خود ساخت تا آتش انقلابها و شورشهای شیعی را فرو نشاند.

احمد شبلی می گوید: ... چه بسا انگیزه بیعت گرفتن مامون برای ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام) آن بود که می خواست به آمال اهل خراسان پاسخ بدهد؛ زیرا آنان به اولاد علی (علیه السلام) تمایل بیشتری داشتند. علامه جعفر مرتضی حسینی می گوید:

در ارزیابی شورشهای ضد عباسی به این نکته پی می بریم که از سوی علویان خطری جدی آنان را تهدید می کرد؛ زیرا این شورشها در مناطق بسیار حساسی برمی خاست و رهبریشان نیز در دست افرادی بود که از استدلال قوی و شایستگی غیر قابل انکاری برخوردار بودند و بدان لحاظ هرگز با عباسیان قابل مقایسه نبودند.

اینکه مردم رهبران این شورشها را تایید می کردند و دعوتشان را به سرعت پاسخ می گفتند، خود دلیلی بود بر میزان درک طبقات مختلف ملت از خلافت عباسیان و نیز شدت خشمشان که بر اثر استبداد، ظلم و رفتارشان با مردم و بویژه با علویان برانگیخته شده بود.

در این میان، مامون بیش از هر کس دیگری می دانست که اگر امام رضا (علیه السلام) بخواهد از آن فرصت استفاده کند و به تحکیم موقعیت و نفوذ خویش بر ضد حکومت جاری بپردازد، چه فاجعه ای در انتظارش است. با توجه به موقعیت پیش آمده، مامون باید دست به کاری می زد تا از ورطه هلاکت رهایی یابد. فرو نشانیدن شورشهای علویان، مشروعیت بخشیدن به حکومت عباسی، از میان بردن محبوبیت علویان، جلب اعتماد و مهر اعراب، خشنود ساختن عباسیان، مستمر ساختن تایید ایرانیان، تقویت حسن اطمینان مردم به خلیفه ای که برادر خود را کشته است و از میان بردن خطر قیام رضوی بخشی از حقایق بود که مامون را در اندیشه نیرنگ فرو برد.

او چنان اندیشید که برای خلافت امام رضا(علیه السلام) از مردم بیعت بگیرد، تا امام را خلیفه مسلمانان و امیر بنی هاشم، اعم از عباسیان و طالبیان، قرار دهد. حضرت امام رضا(علیه السلام) با پیشنهاد مامون مخالفت کرد. اصرار مامون و خودداری امام دو ماه به طول انجامید. سرانجام خلیفه به حضرت رضا(علیه السلام) چنین پیام داد:

«... تو همیشه به گونه ناخوشایندی با من برخورد می کنی، در حالی که تو را از سطوت خود ایمنی بخشیدم. به خدا سوگند، اگر ولیعهدی را پذیرفتی که هیچ، و گر نه مجبورت خواهم کرد که آن را بپذیری، اگر باز همچنان امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد».

ناگفته پیداست که پیشنهاد خلافت هرگز جدی نبود، چگونه ممکن بود مامون، که برای به دست آوردن خلافت برادرش را از میان برد و عباسیان را از خود رنجاند، آن را به امام(علیه السلام) واگذار کند؟ این برنامه، مقدمه مساله ولایتعهدی امام رضا(علیه السلام) بود؛ مساله ای که حضرت(علیه السلام) دلایل پذیرش آن را چنین بیان کرده است:

1. روزی «ابن عرفه» از امام پرسید: به چه انگیزه ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟ امام جواب داد: به همان انگیزه ای که جدم علی(علیه السلام) را به ورود در شورا وادار کرد.

2. امام در پاسخ ریان، یکی از یارانش، فرمود: ... خدا می داند چقدر از این کار بدم می آمد. ولی چون مرا مجبور کردند که میان کشته شدن یا ولایتعهدی یکی را برگزینم ... در واقع این ضرورت بود که مرا به پذیرفتن آن کشانید و من تحت فشار بودم.

در این روایت امام پذیرش ولایتعهدی را به پذیرش خزانه داری از سوی حضرت یوسف مانند می کند. مامون در برابر اعتراض عباسیان به مساله ولایتعهدی امام رضا(علیه السلام) چنین گفت: «این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده، مردم را به امامت خود می خواند. ما او را بدین جهت ولیعهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما بخواند و به ملک و خلافت ما اعتراف کند. در ضمن شیفتگانش بدانند که او چنانکه ادعا می کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ماست نه او.

همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم، در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم. اکنون که این شیوه را پیش گرفته، در کارش مرتکب خطا شدیم، و با بزرگ کردن او خود را در لبه پرتگاه قرار دادیم، نباید در کارش سهل انگاری کنیم. بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم؛ باید او را پیش مردم به صورتی درآوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت نداشته باشد. سپس در باره او چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات احتمالی اش جلوگیری کرده باشیم.»

هجرت امام رضا (علیه السلام) به ایران

وقتی کار امین پایان یافت و حکومت مامون استقرار پذیرفت. مامون ضمن نامه های متعدد از امام رضا(علیه السلام) خواست تا همراه بزرگان علوی به خراسان بیاید و چون با مخالفت امام رو به رو شد، پیکی برای انتقال امام رضا(علیه السلام) روانه مدینه کرد.

صدوق از محول سجستانی نقل می کند: زمانی که پیکی برای بردن امام رضا(علیه السلام) به خراسان وارد مدینه شد، من آنجا بودم. امام برای خداحافظی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به حرم آمد. او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون آمده، دوباره به سوی آرامگاه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بازگشت و با صدای بلند گریست. من به امام نزدیک شده، سلام کردم و علت این امر را جویا شدم. امام در جواب فرمود: «من از جوار جدم بیرون می روم و در غربت از دنیا خواهم رفت...»

حسن بن علی و شاء نقل می کند که، امام به من فرمود: وقتی خواستند مرا از مدینه بیرون ببرند، اعضای خانواده ام را جمع کردم و دستور دادم برایم چنان گریه کنند که صدایشان را بشنوم. سپس میان آنها دوازده هزار دینار تقسیم کردم و گفتم: من دیگر به سوی شما باز نخواهم گشت.

مامون دستور داد امام رضا(علیه السلام) را از مسیر بصره، اهواز و فارس به مرو ببرند. چون بیم آن داشت اگر امام از راه کوفه، جبل و قم حرکت کند، مهرورزی شیعیان شهرهای فوق، حکومت مامون را به خطر اندازد. «تاریخ قم»، که از کهن ترین کتب موجود جهان تشیع است، هجرت امام رضا(علیه السلام) را چنین نقل می کند: «... مامون رضا را از مرو به مدینه در صحبت رجاء بن الضحاک به راه بصره و فارس و اهواز [به طوس آورد] و از برای او در آخر سنه ماتین بیعت به ولایت عهد بستند و امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام را به طوس زهر داد و روز دوشنبه، شش روز از ماه صفر مانده، سنه ثلاث و ماتین مدفون آمد و عمر او چهل و نه سال و چند ماه بوده است، و مدت ولایت عهد دو سال و چهار ماه و قبر و تربت او به دیه یست از دیه های طوس که آنرا سناباد می خوانند، به نزدیک نوقان در سرای حمید بن عبدالحمید الطائی الطوسی در پهلوی رشید...».

هجرت امام رضا(علیه السلام) یک مهاجرت سیاسی اجباری بود که در سال 200 هجری به دستور خلیفه وقت انجام شد. مسیر هجرت امام از مدینه به مرو چنین است:

1. مدینه 2. مکه (برخی این شهر را مسیر هجرت نمی دانند).
3. نجاج 4. بصره 5. اهواز 6. اربق (اریک) 7. ارجان (بهبهان) 8. ابرکوه (ابرقوه) 9. ده شیر (فراشاه) 10. یزد 11. قدمگاه خرائق (مشهدک) 12. رباط پشت بادام 13. نیشابور 14. قدمگاه نیشابور 15. ده سرخ 16. طوس 17. سرخس 18. مرو

در جریان هجرت حضرت رضا (علیه السلام) سه مساله عمده روی داد که به ترتیب عبارت است از: بیماری آن بزرگوار در اهواز، استقبال مردم در نیشابور و بیان حدیث سلسله الذهب و زندانی شدن در سرخس. با توجه به استقبال بی نظیر مردم نیشابور از امام رضا(علیه السلام) و بیان حدیث سلسله الذهب از سوی آن حضرت، رژیم عباسی چنان شایع کرد که امام رضا(علیه السلام) ادعای الوهیت کرده، او را بدین اتهام در سرخس زندانی ساخت. اینکه امام(علیه السلام) چه مدت در زندان بود، معلوم نیست. ولی این واقعه نشان می دهد که پذیرش ولایتعهدی امری تحمیلی بود. با ورود امام به مرو، مامون برای انجام یافتن نقشه اش استقبال باشکوهی

از وی به عمل آورد و پس از پذیرش ولایتعهدی از سوی امام، به نام آن جناب سکه زد.